



## درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۷۰	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۲
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحق قطع			
عنوان فرعی ۳	قطع‌های غیر معتبر			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت‌کش			

### قطع‌های غیر معتبر

بحث اصلی ما در مبادی تصدیقیه مباحث حجج بود که مبحث قطعی که مطرح کردیم به عنوان یکی از مباحث تصدیقیه مباحث حجج بوده است؛ که حجیت قطع و اقسام و احکامی که بر آن اقسام بار می‌شود را بیان کردیم؛ مبحث سومی که امروز در مباحث تصدیقیه مباحث حجج شروع می‌کنیم، بحث درباره قطع‌های غیر معتبر است. در اینجا چند بحث وجود دارد:

#### بحث اول: بحث ثبوتی (امکان وجود قطع غیر معتبر)

بحث اول این است که با توجه به آنچه در گذشته گفتیم که حجیت قطع قابل جعل نیست، نه سلباً و ایجاباً، آیا اصلاً می‌توانیم قطع غیر معتبر داشته باشیم که معنای قطع غیر معتبر، سلب حجیت از قطع است یا خیر؟ به عبارت دیگر بحث اول در امکان وجود قطع غیر معتبر است.

ما در گذشته گفتیم که آن قطعی که حجیتش قابل سلب نیست، قطع طریقی است که کاشفیت برای آن ذاتی است. قطع برای هر قاطعی، کاشف از ماورای خودش است و این کاشفیت را نمی‌توان از آن سلب کرد ولذا از قطع طریقی بما هو طریق نمی‌توان سلب حجیت کرد. و گفتیم قطع بما هو موضوع – طریقی – نیز دو شکل داریم، یک وقت بناست از قطع من ای سبب کان، سلب حجیت شود؛ گفتیم این نوع سلب حجیت به این دلیل که مستلزم لغویت است، ممکن نخواهد بود و تمام ادله عدم امکان سلب حجیت قطع موضوعی طریقی به لغویت بازگشت داشت و حاصلش نیز این بود که این دلیلی که حجیت را از قطع سلب می‌کند، امکان وصول به مکلف ندارد زیرا مکلف هیچ‌گاه خودش را مخاطب چنین خطابی – که به قطع عمل نکن – نمی‌بیند؛ با تفصیلاتی که در گذشته بیان کردیم و گفتیم برگشت سلب حجیت از قطع برگشتش به اخذ قطع بما هو در موضوع حکم است و گفتیم چنین نحو از اخذ قطع به عنوان مانع در موضوع حکم، یا به مکلف

نمی‌رسد و واصل نمی‌شود، در این صورت محرکیت نخواهد داشت و یا واصل می‌شود که اگر واصل شود، به مجرد وصول، موضوع حکم منتفی می‌شود زیرا در موضوع آن، عدم العلم اخذ شده است؛ خلاصه اینکه اشکال به لغویت برمی‌گردد و گفتیم این لغویت مخصوص جایی است که قطع من ای سبب کان، مانع ثبوت حکم شود اما اگر قطع حاصل از سبب خاص - مثل قیاس - در موضوع حکم اخذ شود، اشکال لغویت در چنین موردی بار نمی‌شود زیرا هم حکم قابل وصول است و هم با وصول، موضوع حکم منتفی نمی‌شود زیرا اگر از اسباب دیگر برای مکلف قطع حاصل شود، حکم در حق او ثابت است.

بنابراین اصل وجود قطعی که شرعاً معتبر نباشد ممکن است؛ زیرا گفتیم معنای سلب حجیت از قطع این است که قطع به حکم به عنوان مانع در موضوع حکم اخذ شود و چنین سلب حجیتی از قطع، در صورتی که قطع از سبب خاص باشد امکان دارد. - در اینجا ثمره بحث پیشین روشن می‌شود. - و حتی گفتیم امکان سلب حجیت از قطع من کل سبب نیز ممکن است در صورتی که وصول آن حکم، از طرق غیر علمیه - مثل خبر واحد - ممکن باشد.

### بحث دوم: بحث اثباتی

بحث دوم در این است که آیا چنین چیزی در شرع محقق شده است یا خیر؟ یعنی آیا در شرع موردی وجود دارد که قطع به حکم، اخذ در موضوع عدم الحکم شده باشد؛ مثلاً از قطع حاصل از اسباب عقلیه سلب حجیت شده باشد؟

اولین موردی که از موارد وقوع چنین قطعی می‌توان نام برد، قطع حاصل از قیاس تمثیلی است. شکی نیست که قطع حاصل از قیاس تمثیلی مورد ردع شارع واقع شده و روایات متواتره در ردع از چنین قطعی وجود دارد؛ البته این روایات چند دسته‌اند:

دسته اول، روایات ناهیه از عمل به قیاس و عمل به رأی (اجتهاد از غیر منابع شرعی) است که به اطلاعتان، شامل قیاس موجب قطع نیز می‌شود. روایات ناهیه از قیاس و رأی، فوق حد تواتر است که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

سوال یکی از شاگردان: کسی که با قیاس و تمثیل به قطع برسد، آیا قطع و علم است و فرد را به واقع می‌رساند یا توهم علم است؟

پاسخ استاد: مرحوم آقای صدر رضوان الله تعالی علیه مباحثی دارند که شاید مناسب بود این مبحث را نیز ما مطرح کنیم که از خوف اطاله به آن نپردازیم؛ ایشان قطع را از ناحیه آثار مترتبه بر آن به دو نوع تقسیم می‌کنند؛ یکی آن قطعی که از آن به قطع ذاتی تعبیر می‌کند و دیگری قطع موضوعی. از قطع ذاتی به قطع اصولی تعبیر می‌کند و از قطع موضوعی به قطع منطقی تعبیر می‌کند.

قطع اصولی و ذاتی، همان حالت قطع است که برای انسان حاصل می‌شود، خواه از مقدمات صحیح‌ه حاصل شود، یا از هر مقدمه دیگری. و قطع دیگر قطع موضوعی است که قطع مبتنی بر اسباب حقیقیه و خارج از تأثیرات خود انسان است. در قطع ذاتی و اصولی، سبب قطع، ناشی از درون آدمی است و سبب حصول قطع حالت‌های درونی آدمی است؛ اما قطع منطقی و موضوعی، ناشی از اسباب واقعی و منطقی حصول قطع است. آنچه در اصول مورد بحث قرار می‌گیرد، همان قطع اصولی است یعنی حالت قطع مراد است چه ناشی از درون باشد و چه نباشد، مهم این است که انسان از درون احساس قطع کند، ولو اینکه ناشی از اسباب درونی باشد.

البته باید دقت داشت این اصطلاح قطع موضوعی در مقابل قطع ذاتی نباید با اصطلاح قطع موضوعی در مقابل قطع طریقی خلط شود؛ آنچه در اصول به قطع طریقی و موضوعی تقسیم می‌شود، قطع ذاتی و اصولی است که به آن دو قسم تقسیم می‌شود؛ لذا آنچه در این مباحث مورد بحث ماست، همان قطع ذاتی یا اصولی است، نه قطع منطقی؛ در قطع منطقی این بحث پیش نمی‌آید که آیا امکان ردع از آن وجود دارد یا خیر و یا اینکه آیا می‌تواند چنین قطعی در موضوع عدم حکم قرار بگیرد؛ این در قطع موضوعی یا منطقی، معقول نیست و منجر به تناقض می‌شود؛ زیرا قطع موضوعی هیچگاه مخالف با واقع نیست؛ آن قطعی که می‌تواند مخالف با واقع باشد، یا تخلف در مقطوع در آن قابل تصور است، قطع ذاتی یا اصولی است.

گفتیم اولین دسته روایات مربوط به این بحث، روایات ناهیه از قیاس است که در وسائل الشیعه که بنده نگاه کردم، حداقل ۱۴ حدیث که برخی احادیث صحیح السند کالمقطوع السند است آمده است \_ که البته این آنچه در وسائل آمده می‌باشد و روایات بیش از این هاست \_:

یکی از روایات مهم ناهیه از قطع قیاسی، این روایتی است که مرحوم کلینی در کتاب الروضه، تحت عنوان «رسالة ابی عبدالله الی جماعة من الشيعة» روایت کرده است که اولین حدیث از کتاب الروضه<sup>۱</sup> است؛ به این سند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ حَفْصِ الْمُؤَدِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

سند دیگر:

حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

و سند سوم:

حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ الصَّحَّافِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّرَّاجِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

از این سندهای سه گانه، سند دوم سند صحیحی است با توجه به تصحیحی که ما در محل خود از محمد بن سنان به عمل آورده ایم و اثبات کرده ایم که ایشان ثقة اند؛ اما دو سند دیگر [دارای اشکال است] که در سند اول، حفص مؤذن آمده که توثیق نشده که ظاهراً همان حفص بن عمر است که مؤذن علی بن یقطين بوده است و در سند سوم نیز قاسم بن ربیع صحاف، توثیقی ندارد؛ منتهی با توجه به اینکه سند تا ابراهیم بن هاشم سند صحیحی است و ابراهیم بن هاشم سه سند به این روایت از امام صادق علیه السلام دارد، وجود این سه سند \_ که گفتیم یکی از آنها صحیح است \_ موجب اطمینان به صدور این روایت از امام صادق علیه السلام می شود که از سه طریق روایت به علی بن ابراهیم رسیده است. روایت چنین شروع می شود:

أَنَّهُ كَتَبَ بِهَذِهِ الرَّسَالَةِ إِلَى أَصْحَابِهِ، وَأَمَرَهُمْ بِمُدَارَسَتِهَا وَالنَّظَرِ فِيهَا، وَتَعَاهِدِهَا وَالْعَمَلِ بِهَا، فَكَانُوا يَضَعُونَهَا فِي مَسَاجِدِ بُيُوتِهِمْ، فَإِذَا قَرَعُوا مِنَ الصَّلَاةِ نَظَرُوا فِيهَا:

از اسماعیل بن جابر رسیده است که امام صادق علیه السلام این نامه را به اصحاب خود نوشت و به آنها دستور داد این نامه را به یک دیگر بیاموزند و در آن درنگ کنند و آن را بررسی کرده به کارش بندند، آنها هم هر یک نسخه ای از آن را در نماز خانه منزل خویش نهاده بودند و هر گاه نمازشان به پایان می رسید در آن می نگریستند.

مطالب مهمی در این روایت آمده که بخشی از آن این قسمت است که مرحوم صاحب وسائل نیز در وسائل آن را نقل کرده است:

«أَيُّهَا الْعَصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ الْمُفْلِحَةُ، إِنَّ اللَّهَ أَتَمَّ لَكُمْ مَا آتَاكُمْ مِنَ الْخَيْرِ، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَلَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فِي دِينِهِ بِهَوًى وَلَا رَأْيٍ وَلَا مَقَايِسَ، قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ، وَجَعَلَ فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ، وَجَعَلَ لِلْقُرْآنِ وَلِتَعْلَمُوا الْقُرْآنَ أَهْلًا لَا يَسْعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهِ بِهَوًى وَلَا رَأْيٍ وَلَا مَقَايِسَ، أَغْنَاهُمُ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ بِمَا آتَاهُمْ مِنْ عِلْمِهِ... إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ فِي عِلْمِ اللَّهِ الشَّقَاءُ فِي أَصْلِ الْخَلْقِ تَحْتَ الْأُظْلَةِ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَرْعُبُونَ عَنْ سُؤَالِ أَهْلِ الذِّكْرِ»

الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَوَضَعَهُ عِنْدَهُمْ وَأَمَرَ رَسُولَهُمُ، وَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ وَآرَائِهِمْ وَمَقَائِسِهِمْ حَتَّى دَخَلَهُمُ الشَّيْطَانُ»<sup>۱</sup>؛

ای گروه رحمت شده و رستگار! همانا خداوند خیری را که به شما داده به کمال رسانده است، و بدانید که در علم خدا و فرمانش چنین نیست که یکی از خلقش حکم دین را به هوس و سلیقه یا به نظر و قیاس دریافت کند. خدا قرآن فرود فرستاده و همه امور را در آن بیان داشته، و برای قرآن و آموختن آن گروهی مشخص ساخته، و برای آنان که خدا علم قرآن را به آنان سپرده روا نیست که به خواست و رأی و قیاس مفهوم، آن را تفسیر کنند زیرا خداوند آنها را در پرتو عملی که بدیشان سپرده و ویژه آنها ساخته بی نیازشان کرده... مگر کسی که در علم خدا نگون بخت رقم خورده باشد، و ایشانند که از پرسش از اهل ذکر و از آنها که علم قرآن بدیشان بخشیده شده و نزد آنها نهاده شده و سؤال از ایشان واجب گشته روی گردانند. اینان همان هایی هستند که به دلخواه و سلیقه و رأی و قیاس عمل کنند تا آنکه شیطان به درون آنها راه می یابد.

در قسمتی دیگر از همین روایت چنین آمده است:

«هَلْ يَسْتَطِيعُ أُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَنْ يَزْعُمُوا أَنَّ أَحَدًا مِمَّنْ أَسْلَمَ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِقَوْلِهِ وَرَأَيْهِ وَمَقَائِسِهِ؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ، وَضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا، وَإِنْ قَالَ: لَا، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَأْخُذَ بِرَأْيِهِ وَهَوَاهُ وَمَقَائِسِهِ...»<sup>۲</sup>؛

آیا کسی از این دشمنان خدا می تواند گمان کند که پیامبر به قول و رأی و قیاس خود عمل می کرد؟ اگر بگوید آری بر خدا دروغ بسته و در گمراهی ژرف افتاده است، و اگر بگوید نه هیچ کس نباید به رأی و دلخواه و قیاس خود عمل کند

و در همین حدیث در چند مورد این به این مطلب پرداخته شده است.

۱. کافی؛ ج ۱۵، ص ۱۸.

۲. همان؛ ص ۱۹.